

اسمهای خاص عربی^۱

اشتفان ویلد^۲

مترجم: بابک فرزانه^۳

۱. اسامی اشخاص و قبایل

نام یک شخص در همه ملت‌ها- در اصل- معنایی فراتر از یک نشانه خاص دارد. نام، غالباً بخشی از هویت شخص دارنده آن به شمار می‌رود. این نام تنها او را از دیگران باز نمی‌شناساند بلکه ممکن است از او حمایت کند، بدو نیرو ببخشد، بیماری را از او دور سازد، برایش خیر و نیکی به ارمغان آورد و هر ناپسندی را از او پس راند. نام اشخاص این نگرش را آشکارا نمایان می‌سازد. در نام قبائل عربی که معمولاً به نام اشخاص باز می‌گردد نیزمانند آنچه گفتیم جاری است.

در نامگذاری عرب‌ها از پیش از اسلام تا کنون، انواع اسمهای زیر بر اساس وظیفه‌ای که بر عهده دارند از یکدیگر باز شناخته می‌شود:

^۱عنوان اصلی مقاله و مشخصات کامل مجموعه‌ای که در آن منتشر شده از این قرار است:

"Arabische Eigennamen" in: W. Fischer (ed.), Grundriß der arabischen Philologie, vol. I Sprachwissenschaft, Wiesbaden ۱۹۸۲, ۱۵۴-۶۴.

این مجموعه توسط سعید حسن بحیری با عنوان *الأساس فی فقه اللغة العربیة* به عربی ترجمه شد (قاهره، ۱۴۲۲ق/۲۰۰۲م). از آنجا که اصل مقاله را نیافتم ترجمه عربی آن را اساس کار خود قرار دادم اما متأسفانه متن عربی دارای ابهاماتی بود که برای برطرف کردن آنها مراجعه به اصل ضروری می‌نمود، از این رو با توجه به این که لازم بود خیلی زود کار را برای نشر در مجموعه مقالاتی که به مناسبت بزرگداشت استاد دکتر آذرنوش به طبع خواهد رسید، تحویل دهم، ترجمه به فارسی را با تلخیص و تصرف انجام دادم تا موارد مبهم محتوای اصلی مقاله را خدشه دار نکند. در پایان کار ترجمه برای پروفیسور ویلد یک نامه الکترونیکی فرستادم و از ایشان درخواست کردم اصل مقاله را برای من ارسال کنند. خوشبختانه استاد ویلد بلافاصله پاسخ گفتند و بزرگوارانه وعده دادند که اصل مقاله را به همراه یک ضمیمه یک صفحه‌ای برایم ارسال کنند. ضمن تشکر فراوان از ایشان بدیهی است پس از دریافت متن اصلی ترجمه خود را بازنویسی و مجدداً منتشر خواهم کرد.

^۲پروفیسور اشتفان ویلد (Stefan Wild) استاد زبانهای سامی و مطالعات اسلامی دانشگاه بن آلمان.

^۳مدیر بخش ادبیات عرب دائرة المعارف بزرگ اسلامی.

۱. اسم فرد(اسم خاص، اسم علم): اسمی است که پس از تولد برای نوزاد گذارده می شود. نامگذاری به عنوان یک کار باشکوه و در ارتباط با قربانی کردن ها و دیگر مناسک دینی نادر نبوده است.

۲. نام خاندان(نَسَب): که عبارت است از نام پدر یا مادر و جد هر یک از آن دو در یک شجره نامه پیوسته و سلسله نسبی که با ترکیب اِبْن... یا بِنْت(بِنَّة)... به پیشینیان می رسد.

۳. نام دودمان(کُنیه): نام فرزند پسر یا دختر در ترکیب: اَبُو یا اُمُّ فلان.

۴. نَسَب: صفتی است که بر خویشاوندی و وابستگی شخص به یک قبیله یا روستا و غیره اشاره دارد(که همیشه کلمه با / - ی/ پایان می یابد.

۵. لَقَب: نام دیگری است که شخص آن را در کنار نام خاص(اسم علم) خود به همراه دارد، و در برگیرنده صفت یا ویژگی تند و گزنده ای که به سرشت فرد باز می گردد. زبان شناسان عرب نامهای مربوط به مشاغل و منصب، نامهای مستعار، نامهای شعری، یا نامهای شهرت با معنایی بد و توهین آمیز(نَبَز) را لقب دانسته اند.

بدینسان احتمال دارد نام یک عرب به صورت کامل تقریباً به شکل زیر بیان شود:

المُبَرَّد، اَبُو العَبَّاس مُحَمَّدُ بْنُ یَزیدِ الأَزْدِی:

المُبَرَّد (= سرد) اینجا لقب است، ابو العباس کنیه، محمد اسم خاص، ابن یزید نَسَب و اَزْدِی نسبت است و وابستگی فرد به قبیله اَزْد را نشان می دهد. گفتنی است که نام یک شخص به ندرت در بردارنده همه این عناصر تفصیلی است، همه این عناصر در یک مجموعه قرار نمی گیرد. ممکن است که نام یک شخص با نام پدر و نیز پدر بزرگ و پدر پدر بزرگ همراه شود. ترتیب نامگذاری بدین شکل: لقب، کنیه، اسم، نسب و نسبت، همیشه ثابت نیست. با این همه این ترتیب رواج بیشتری داشت: لقب، کنیه، اسم، نسب، نسبت.

به طور معمول نام یک فرد بلافاصله پس از تولد بر او نهاده می شد، سپس کنیه یا نامی که دلالت بر سرشت فرد دارد، و در جریان زندگی دیگر نامها را می یافت. تغییر نام یک شخص نیز کاری بس نادر بود که به دلیلی خاص انجام می پذیرفت. تنها در آغاز توسعه اسلام تغییرات زیاد در نامها ملاحظه می شود، یعنی در عصری که

انسان نام و گذشته مشرکانه خود را رها کرد تا عضوی از امت اسلامی شناخته شود حتی برخی قبایل در آن عصر نامهای خود را که گاه بر زندگی خصوصیشان دلالت داشت، بصورت کامل تغییر دادند.

نام نخست، در برخی حالت‌های شخصی، برخاسته از یک حادثه مشخص در زندگی فرد بود و تمایل والدین برای در امان ماندن فرزندشان از حسد یا هر گزند دیگری موجب گسترش نامهای سلبی و نامهایی با معنای ناخوشایند گردید. اسم سلبی نامی است مانند بَلَّاسِم (= ب + لا + اسم "بدون نام") برای اولاد ذکور که در جنوب عراق رواج دارد.

غالباً نام یک شخص عرب از جهت ساخت، یک اسم یا ترکیبی اسمی است، از این رو یا مفرد (در برابر جمله) می‌آید مانند: أَسَد (مذکر، قبیله)، حَنْظَلَة (مؤنث، قبیله) یا به صورت جمع مانند: کَلاب (مذکر، قبیله) و یا به صورت جمله ای کامل مانند: تَأْبَطَ شَرّاً (شر را زیر بغلش نهاد)، و بصورت نادر اسمها حاصل ترکیب یک حرف اضافه با اسم پس از خود است مانند: بَلَّه (مؤنث = ب + الله "به یاری خدا"). با این همه بیشتر نام اشخاص، اسمهای مفرد یا ترکیب اسمی است.

غیر مُنْصَرَف شدن ویژگی قابل توجه بسیاری از اسمها است. لازمه یک اسم غیر منصرف آن است که در حالت وصل تغییر نکند مانند یَزِيد که اساس آن فعل مضارع یَزِيدُ است. همچنین حالت غیر منصرف در اسمهایی که پایانه مؤنث (ة) دارند مشاهده می‌شود تا آنها را از اسمهای عام تمییز دهد مانند عائِشَة در حالت رفع و عائِشَة در حالت نصب و جر به عنوان اسم خاص که در برابر عائِشَة، عائِشَة، عائِشَة (مؤنث) در معنای عام قرار می‌گیرد.

ساخت تصغیر و تحبیب در بسیاری از زبانها در ساختمان اسمهای خاص نقش مهمی بازی می‌کند. زبان عربی از این امر مستثنی نیست، ساخت فُعِيل در عربی مانند حُسَيْن (حسن کوچک و محبوب) از آن جمله است البته در کنار این ساخت، فُعِيل و فُعِيل نیز وجود دارد. حسین به عنوان یک اسم مصغر خود به یک نام خاص تبدیل می‌شود و در کنار حسن بر دو مسمای مختلف دلالت دارند. در اسمهایی که به صورت ترکیب اضافی هستند عنصر اول (= مضاف) به صورت تصغیر در می‌آید مانند: عَبِيدُ اللَّهِ (عبدالله کوچک) که خود به صورت یک اسم مستقل مورد استفاده قرار می‌گیرد (بدون توجه به معنای تصغیر آن). در لهجه های گوناگون عربی قالبهای مختلف ساخت اسم مصغر (به معنای تحبیب) مورد استفاده قرار می‌گیرد. مانند فَعُول در سوریه و مصر. عَبُود از عبدالله؛ فَعُولِي

در عراق مثل جَبُورِی از جَابِر و عَبْدالجَبَّار و فَعُو (یا فَعُو) در سوریه، مغرب و عراق: وِدُو (*widdo*) از وِدَاد (*Wadād*) و فَتُو (*Fatto*) از فَتَح الله^۱.

اسمهایی در قبایل عربی یهودی و مسیحی وجود داشتند که خاستگاه آنها محیط یهودی و مسیحی عصر پیش از اسلام است و با انتشار اسلام در مناطق عربی اسلامی بواسطه قرآن کاربرد خود را حفظ کردند. این اسمها از لهجه های آرامی به عربی راه یافت و در زبان عربی تغییراتی در آنها بوجود آمد مثلاً زکریا که در عبری *Zkaryāh* است و ابراهیم *Abrahām* که از نظر صوتی وزن اسماعیل را یافته و نیز اسحق در سریانی و در فلسطینی مسیحی *Ishāq* و در عبری کتاب مقدس *Yishāq* است. نامهای کهن و خاص عربی جنوبی مانند مَعْدِکَرِب یا شُرْحَبِیل به فهرست کهن ساخت اسمهای اشخاص منسوب می شود. در مرحله نسبتاً آغازین اسمهایی وجود دارد که از اصلی ایرانی گرفته شده اند مانند: اسمهایی که به پسوند *ūya* ختم می شوند و در عربی به (وِیَه) تبدیل می گردند: سیبویه که در فارسی سیبویه تلفظ می شوند.

با گسترش اسلام اسمهای ترکی و نیز اسمهای بربری با اندکی تعریب وارد زبان عربی می شوند. بالعکس اسمهای عربی بر زبان غیر عربها چون ایرانیان، ترکان و دیگر اقوام جاری می شود و تحت شرایطی مشخص، دگرگونی های جدی می پذیرند.

در پی در باره نامهای اصیل عربی سخن خواهیم گفت:

۱-۱. اسامی اشخاص (اسم خاص، جمع اسمهای خاص)

الف) ساخت اسمی منقول

^۱ یا بَدُو از بدرالدین.

در این مورد اسمهای حیوانات مانند کَلْب (مذکر برای قبیله)، اسامی گیاهان مانند طَلْحَة (مذکر) = گیاه طَلْح^۱، اشیاء مثل صَخْر (مذکر، برای قبیله)، وساختهای خویشاوندی مانند اُمَیْمَة (مؤنث) به معنای اُم صغیره، و اسمهایی که مراد از آنها جانشینی و عوض است بویژه جانشینی طفلی که در گذشته است مانند عِیَاض^۲.

در اینجا باید به اسمهایی اشاره شود که معانی زشت و نفرت انگیز دارند مانند: حَزَن (مذکر، زمین سخت و ناهموار، سنگلاخ)، یا بر حیوانات ناخوشایند دلالت دارند مانند: عَقْرَبَة (برای مذکر و مؤنث)، یا بر گیاهانی که برای خوردن شایستگی ندارند، تلخ یا سمی هستند، اطلاق می‌شود: عَلْقَمَة^۳ (برای مذکر به معنای حنظل و هر چیز تلخ).

در محیط بیابان فرزندان یا اشخاص به نامهای ناخوشایند و ناشایست یا اسامی جنگ نامیده می‌شوند و فرزندان بردگان به عکس به نامهای زیبا و خوشایند و بدینسان این صفات با گذشت ایام در پیوندهای خانوادگی جای می‌گیرد^۴.

ساختهای جمع ممکن است به عنوان نام اشخاص انتخاب شود: اُنْمَار (برای مذکر، پلنگ)، بَرَکات (برای مذکر، برکت و رحمت) و نیز جمعهایی که نزد زنان ترجیح دارد: دَنَانِیر و فِتَن (وسوسه)^۵. البته اسمهای مثنی مانند حَسَنَین که برکت دونا م حسن و حسین را به همراه دارد، جدید و گویشی است. یک ویژگی قابل توجه در اسامی اشخاص وجود دارد و آن این است که شمار قابل توجهی از آنها اسم جنس هستند و از نظر دستوری مؤنث مانند: عَبْدَة (برای مذکر، "خدمتگذار") و ثَعْلَبَة (برای مذکر، "شرور"). احتمال دارد که این نامگذاری به منظور مخفی کردن پسران، که برای آنها ارزشی بیش از دختران قائلند، زیر نام دخترانه است.

^۱درخت و میوه موز، درخت صمغ سنگالی، اکاسیای عربی

^۲البَدیل، الخلف

^۳و نیز مانند حَنْظَلَة (هندوانه ابرجهل).

^۴ابن درید در کتاب / شَتَقَات (ص ۴) آورده است: قال لی العتبی: ما بالُ العرب سَمَّت ابنائِها بِأَسْمَاءِ مُسْتَشْنَعَةٍ و سَمَّت عِبِيدَها بِأَسْمَاءِ مُسْتَحْسَنَةٍ؟ فقال: لانِها سَمَّت

ابنائِها لِأَعْدَائِها و سَمَّت عِبِيدَها لِأَنْفُسِها م.

^۵و نیز مانند دَرَاهِم و مَصَابِیح.

استفاده از صفتها نوع دیگری از اسمهای خاص منقول است مانند: جَمیل (برای مذکر)، عَلی (برای مذکر)، احمد^۱ (برای مذکر). برخی از این صفتها که به اسم خاص تبدیل شده‌اند به منظور تأکید و تعظیم حرف تعریف می‌پذیرند مثلاً الحسن درست مانند حسن (بدون حرف تعریف) وجود دارد. شاید بدان سبب که کسی که نامش الحسن است در ندا یا حَسَن (بدون اله) خوانده می‌شود. در ارتباط با اسامی اشخاص، دوران اسلامی آغاز یک مرحله جدید است. نام پیامبر اسلام، محمد (ص) به طور کلی شایع‌ترین نام گردید. معلوم نیست اگر جامعه اسلامی اجازه می‌داد هر کس مایل است نام محمد بر خود نهد چه روی میداد. در خصوص تقدس نامها در یک منطقه خاص زبانی نمی‌توان سخن گفت. در نزد شیعیان در تاریخ شیعی نامهایی چون علی، حسن، حسین به صورت ویژه ارج نهاده شدند. و نیز در میان زنان دونا فاطمه و عائشه بیشترین رواج را داشتند؛ فاطمه در میان شیعیان و عائشه در میان اهل سنت. در مناطق غیر شیعی همچنان نامهای اموی چون معاویه یافت می‌شود. از جمله نامهای برجسته اسلامی طه (طاها) است که خاستگاه آن یکی از رمزهای قرآن یعنی (طه) است.

در روزگار ترکان نامهای مصدری مانند: إِحْسَان و إِبْتِسَام (= لبخند) منتشر شد که هم بر مرد نهاده می‌شد هم بر زن. برخی نامها که از عربی به ترکی یا فارسی راه یافته بودند بار دیگر به عربی منتقل شدند اما شکل نگارشی پایانی خود را که در فارسی یا ترکی تلفظ می‌شد، حفظ کردند؛ از این رو نامهایی مانند شوکت، عزت و ثروت (با تلفظ تاء کشیده)^۲ در عربی متولد شد. گفتنی است نامهایی مانند عَبْدِالْبَرَکَات، غلامعلی (غلام علی) یا تُطْفُ الله اساساً خارج از منطقه زبانی عربی رواج یافت.

ب) ترکیب اضافی

عَبْدَالله مهمترین نام این مجموعه است که به معبود منسوب است. پیش از اسلام نامهای عَبْد شَمْس، عَبْد الْعُزَّى و عبد مَنَآة یافت می‌شد که منسوب به خدایان سه‌گانه: شمس، عُزَّى و مَنَآة بود. برخی دیگر از اسمهای منسوب به خدایان که نادرترند و پیشوندی جز عبد دارند عبارتند از: إِمْرُؤَالْقَیْس، زَیْدَاللَّات و وَهْبُ اللَّات. گاه به جهت کاربرد کم ممکن است جزئی که دال بر معبود است حذف شود و به جای آن تنها به زَیْد و وَهْب اکتفا شود. گاه

^۱ به معنای شایسته‌ترین ستایش.

^۲ که تنها در حالت اضافه (Status Constructus) تلفظ می‌شود.

نیز عنصر نخست حذف می‌شد و نام خدایان باقی می‌ماند: مناة، شمس، قیس (مذکر). پیشوندهای دیگری نیز هستند که به ندرت مورد استفاده قرار گرفته‌اند مانند: اَوْس، عَوْن، عَوْف، عَوْذ، سَعْد و تَيْم. البته برخی از اسمها به صورت ترکیب اضافی برای زنان بکار می‌رفت مانند: أمة الله اما در قیاس با مرکبهای اضافی که بر مردان اطلاق می‌شد سخت کمیاب بودند. واضح است که در دوران اسلامی این نامها به شکل ریشه‌ای دگرگون شد و نامهای بت پرستان و مشرکان ناپسند و حرام شمرده شد. البته برخی صفات خدایان پیش از اسلام، به عنوان صفات خداوند (الله) شمرده شدند و از این رو نامهایی چون رحمان (یا رحمن) جواز یافت. این القاب و صفات خداوند که شمار آنها بیش از صد است سبب پیدایی نامهای عربی - اسلامی ویژه چون عبدالعزيز و عبدالکریم گردید که در اوایل عصر اموی سخت رواج یافتند. و این گونه عبدالله که نامی بود که به پیش از اسلام باز می‌گشت برترین نام شد. درخور ذکر است که در اسلام جایز نیست شخصی بنده مخلوق گردد. با این همه برخی نامها چون عبدالنبی و عبدعلی (عبدالعلی) که شاید خاستگاه آن پارسایی و زهد مردم بود، پدیدار شد. در محیطهای مسیحی نیز البته نامی چون عبدالمسیح مشروعیت داشت. در سده های بعد اسمهای دیگری ظهور یافتند که جزء دوم آنها الله بود: هبة الله، فتح الله.

ج) ساختهای فعلی

در زبان عربی اسامی علم که از فعل ساخته شده در مقایسه با دیگر زبانهای سامی نادرتر است، در زبان عربی نمونه عبری *Yšma' el* (خدا می‌شنود) مشاهده نمی‌شود از این رو دشوار است برای نامهایی چون یزید > یزید، یعیش > یعیش و یشکر > یشکر در اصل وضع یک فاعل الهی یا انسانی در نظر بگیریم. از سوی دیگر این نظریه که اسمهای مردان (مانند یزید و یعیش) به طور کلی پیشوند مذکر داشته‌اند و نامهای زنان پیشوند مؤنث (تزید) و نیز نامهایی که برای قبایل وضع می‌شود می‌توانند مؤنث به شمار آیند (تغلب)، دلیلی است برای نفی هرگونه رابطه ممکن این نامها با یک الهه. البته همچنان روشن نیست در خصوص استثنائاتی چون تزید که برای مردان هم بکار می‌رود، چه باید گفت.

گفتنی است اسمهای خاص زنان در قالب فَعَالٍ مانند رَقَاش (= تزین) به ساختهای فعلی بسیار کهن بازمی‌گردد و نامهایی چون تَابُطٌ شَرًّا بسیار نادرند. باید گفت همچنان ساختهای فعلی برای اسم خاص نسبت به ساختهای اسمی کم کاربردترند.

۲-۱. نَسَب (ج: اَنساب)

با توجه اهمیت سیاسی و اجتماعی حقیقی یا مفروض اصل و ریشه، نسب در تثبیت شجره‌نامه قبیله نقش مهمی ایفا می‌کند. به شکل معمول نام پدر با ابن یا بَنَتْ / ابْنَةُ با دیگر نامها پیوند می‌یابد با این همه تسمیه مادر هم شنیده شده است: مُحَمَّد بن الحَنْفِيَّة^۱. ممکن است یک نام مستقیماً به نام جد مشهور نسبت داده شود مثلاً عَدِيّ بن الرِّقَاع (شاعر شامی مشهور) که اصل آن چنین است: عَدِيّ بن زَيْد بن مَالِك بن الرِّقَاع. بنابر این اسمی که بلافاصله پس از ابن / ابنة قرار می‌گیرد پیوسته بر نام پدر دلالت ندارد. گاه در نام افراد نسب بر اسم خود فرد غلبه می‌کند مثلاً عبدالله بن عَبَّاس که به ابن عَبَّاس معروف است. در عصر معاصر ممکن است ابن یا بنت حذف شود مثلاً محمدحسین (محمد بن حسین) و اُمَيْنَةُ عَلِيّ (اُمَيْنَةُ بنت عَلِيّ). در برخی لهجه‌ها اَبُو به جای اِبْن می‌نشست، این عدم وضوح در لهجه‌های مغربی یافت می‌شود مثلاً بَلْحَاجَّ به جای اِبْن الْحَاجَّ و بر عکس بَلْخَيْرَ به جای اَبُو الْخَيْر.

۳-۱. کُنِيَة (ج کُنَى)

وظیفه کُنیّه در حقیقت احترام به شخص است و به همین جهت در برخی عصور به بردگان اجازه داده نمی‌شد که کُنیّه داشته باشند. اگر انسانی از داشتن کُنیّه محروم می‌شد می‌توانست مطالبه کند چه این کار غیر اخلاقی بشمار می‌رفت. و از دیگر سو اگر کسی بوسیله کُنیّه به خود اشاره می‌کرد متکبر شمرده می‌شد.

بهترین کُنیّه آن بود که با نام نخستین فرزند مطابقت داشت. البته در زمانهای نخست کُنیّه تنها هنگام ولادت کودک به او تعلق نمی‌گرفت بلکه وی پیش از تولد، صاحب کُنیّه می‌شد. نیز مشاهده می‌کنیم که برخی بیش از یک کُنیّه

^۱ و نیز مانند: اِبْن القُوْطِيَّة یا اِبْن الرُّومِيَّة

داشتند مثلاً کنیه پیامبر(ص) هم ابوالقاسم بود و هم ابوالبراهیم. از کنیه برای القاب تشریفاتی نیز استفاده می‌شود که با (أَبُو) به معنی (مَالِك) ساخته می‌شود: أَبُوالمَعَارِف (=دانشمند).

افزودن حرف تعریف ال به اسم در کنیه می‌تواند دلالت معنایی داشته باشد خواه حرف تعریف به کنیه حقیقی متصل شود خواه مجازی مثلاً أبونصر یعنی پدر نصر اما ابوالنصر به معنای شخص پیروز هم کاربرد دارد. در خصوص کنیه‌هایی چون ابولَهَب و ابوهَريرة معلوم نیست که از باب کنایه به لهب یا هريرة منسوب شده‌اند یا کنیه‌های حقیقی هستند.

کنیه ممکن است نامی شود برای مسمای خود و فرد بدان شناخته شود مثلاً: صحابی معروف پیامبر(ص)، ابوذر، یا ابونّوَّاس، شاعر نامی عصر عباسی، با کنیه شناخته شده‌اند و همین‌گونه است أمّ کلثوم (نام دختر پیامبر(ص)). در این حالت لقب اصلی وظیفه اسم فرد را بر عهده می‌گیرد.

آمیختن نام پدر و نام پسر می‌تواند جنبه‌های تاریخی و اسطوره‌ای پیدا کند: ابوسلیمان داود (داود پدر سلیمان) و یا تأکیدی است اشتقاقی بر یک ریشه: ابوالکرم عبدالکرم. گاه اصل رواج یک کنیه آشکار نیست اما رایج است: ابوالعباس احمد. این پدیده در عصر جدید هم ملاحظه می‌شود مثلاً در مصر: ابوخلیل ابراهیم، یا در میان بادیه نشینان نجد: ابوسعود عبدالعزيز. ممکن است نامی مشخص را به کنیه‌ای مشخص ربط دهیم بدون آن که میانشان رابطه ابوت باشد. مثلاً در عراق امروز ممکن است به هرکسی که محمد نام دارد کنیه ابوالقاسم بدهند.

۴-۱. لَقَب (ج: اَلْقَاب)

زیر عنوان لقب تعدادی اسم غیر متجانس جمع شده‌اند که در حقیقت صفاتی هستند که مسمای خود را بدان متصف می‌سازند مانند: سَفّاح (خونریز)، لقب نخستین خلیفه عباسی، جَاحِظ (برجسته چشم) و أَخْرَس (گنگ) و گاه دلالت دارند بر حرفه مسمی مانند الکاتب، الفراء (پوستین فروش).

لقبهای ترکیب یافته از دو کلمه دولة و دین از آغاز عصر عباسی معنای معین یافتند مثلاً واژه دولة به معنی خاندان حاکم در عصر عباسی بود که متعلق بود به القابی که بر شکوه و جلال و اقتدار مسمای خود دلالت داشت چون

مُعْزَالِدَوَّلَة (استحکام بخش دولت)، درست مانند القابی که ساسانیان برای خود بر می‌گزیدند. در عصر آل بویه واژگانی چون دین، ملة، أُمَّة، اسلام و حق، جایگزین واژه دَوَّلَة در لقبها شد که در بردارنده هدفی سیاسی بود. برخی از این القاب گاه بر یک شغل معین دلالت داشت مانند سیف‌الدین که لقبی نظامی بود. در عصر سلجوقیان و عصرهای بعد این نامها به لقبهایی خالص با مفهوم دینی مشخص تبدیل شد آنگاه رفته رفته جایگزین اسمهای خاص معمولی گردید.

۱-۵. نسبت (ج نسب)

نسبتها به معانی بسیاری اشاره می‌کنند:

۱. اشاره به قبیله، مانند قُرَشِی، یعنی کسی که از قبیله قریش است.
 ۲. اشاره به سرزمین، مانند مَكِّی، یعنی کسی که اهل مکه است.
 ۳. اشاره به خاندان فردی مشهور، مثل عثمانی، یعنی کسی که متعلق است به خاندان عثمان بن عفان
 ۴. ساخت نسبت (صفت نسبی) از دیر باز به شغل و پیشه هم دلالت داشته است: الْکُتُبِی (کتاب‌فروش)، الْقَبَّانِی (کسی که شغلش وزن کردن بارهای سنگین است).
 ۵. اشاره به وابستگی به یک گروه دینی یا یک مکتب فقهی: الْمُعْتَزِلِی (پیرو فرقه معتزله) و الْحَنَفِی (منسوب به مکتب فقهی ابوحنیفه). ساختهای نسبت همچنین به عنوان اسمهای خاص هم بکار می‌رود.
- وجود ساختهای فراوان نسبت، توسعه قوانین مربوط بدانها را بدنبال داشت که توسط دستورنویسان عرب طبقه بندی و شرح شد. البته در مواردی استعمال لغوی با قواعد مربوط به ساخت صفت نسبی هماهنگ نبود به عنوان نمونه در کنار شکل صحیح مَكِّی، اسم منسوب مَكَّوِی هم وجود داشت که دستورنویسان آن را درست نمی‌دانستند. نیز از اسمهایی که بر حرفه دلالت می‌کرد صفات نسبی‌ای از شکل جمع ساخته شد که طبیعتاً با قوانین استوار و معیار همخوانی نداشت: کُتُب > کُتُبِی^۱.

^۱ زیرا برخی دستور نویسان اعتقاد داشتند یاء نسبت را تنها می‌توان به شکل مفرد کلمه افزود نه شکل جمع (م).

ممکن بود برای یک فرد بیش از یک صفت نسبی بکار رود: *الْقُرَشِيُّ الْعَدَوِيُّ الْعُمَرِيُّ*، که بدین طریق اصل قبیله مادری فرد که در مقام نخست قرار داشت از دیگر شاخه های فرعی آن بازمی شناخته می شد. نسبت گاه بیان کننده مکان ولادت است چون *الحَلَبِيُّ*. نسبت های غیر صحیحی وجود دارد که توسط عثمانیها بکار رفته اند و مجددا وارد زبان عربی شده اند مثل *شمسی* (از *شمس الدین*) و *حَقّی* (از *عبدالحق*). اسمهای عربی ای که با شکل فارسی - ترکی دوباره به عربی منتقل شده اند، با این مورد پیوند می خورند. در دگرگونی های گویشی متأخر نسبت های غیر صحیح عراقی در قالب *فَعُولِيّ* پدیدار شده اند مانند *رَفُؤْلِيّ* (در نسبت به *رَفَائِل*) و بویژه برای اسمهایی که در قالب *عَبْدُالْفَعَالِ* هستند: *جَبُورِيّ* (در نسبت به *عبدالجبار*) و *جَدُولِيّ* (در نسبت به *عبدالجليل*).

امروز در بسیاری از کشورهای عربی (بجز شبه جزیره عربی و مغرب عربی) در سلسله نسب (ابن) ذکر نمی شود: محمد محمود (به جای محمد، ابن محمود). باید توجه داشت که در این ترکیبهای جدید قرار گرفتن دو اسم در کنار هم ترکیب اضافی نمی سازد؛ صیغه مؤنث این موضوع را بخوبی توضیح می دهد: *عائشه عبدالرحمن* (و نه *عائشة* ...).

برخی اسامی متأخر عربی رنگ و بوی محلی دارند مثلاً نام *عبدالصّبُور* یا *عبدالمُعْطی* (در مصر یا سودان)، یا *عبدالمؤمن* (در مغرب) شنیده می شود. با ظهور ناسیونالیسم عربی در محافل متمدن نامهای خنثی همراه با در نظر گرفتن جنبه اسلامی ترجیح داده شد مانند: *خالد و عمرو (Amr)*. استفاده از اسامی مرکب با دین در قاهره در سالهای دهه ۶۰ کهنه گرایی شمرده شد. اما مسیحیان و یهودیان از دیر باز نامهای تهی از گرایش دینی را ترجیح می دادند: عطیه یا اکرم و غالباً نامهای اروپایی.

در برخی قبایل بدوی جدید استفاده از نامها در ترکیب با *الله* و بویژه نامهای اسلامی در آستانه از میان رفتن است و اسامی گیاهان حیوانات و صفات جایگزین آنها شده است و اولویت دارد. برای سلسله نسب از ابن در برخی قبایل، یا (أ) بو یا (أل) استفاده می شود که دو مورد اخیر همان وظیفه ابن را بر عهده دارند. شیوه بدوی مقتبس از اصول کهن که همان اطلاق نامهای نیک به بردگان و نامهای هراس انگیز به آزادشدگان است تا زمان حاضر جاری است. در خصوص شیوه کتابت اسمها باید گفت شیوه های نگارش ناقص کهن که البته در قرآن پذیرفته شده مانند ابرهیم (به جای ابراهیم) در عصر معاصر کنار نهاده شده است. اما طه همچنان به همین صورت ناقص نوشته

می‌شود و کتابت عمرو همراه با واو باقی مانده که خاستگاه آن خط نبطی است و در کتابت عربی مورد استفاده قرار گرفته است.^۱

۲. اسمهای مکان

نامهای اماکن در جهان عرب به نامهای عربی حقیقی و نامهای متداول پیش از زبان عربی و معرب تقسیم می‌شود. نامهای عربی حقیقی همانهایی هستند که شعر عربی جزیره العرب برای ما حفظ کرده است. غنا و ثروت نامهای مکانهای عربی را که توسط شاعران کهن عربی ارائه شده است بدشواری در شعر دیگر ملتها می‌توان مشاهده کرد. و اما نام مکانهای غیر عربی که امروزه در مناطق عربی زبان مشاهده می‌شود به طبقات زبانی پیش از زبان عربی باز می‌گردد: در مصر نامهای قبطی یا مصری کهن، در کشورهای واقع در بین النهرین، سوریه و فلسطین نامهای آرامی و کنعانی و در جنوب شبه جزیره عربی نامهای کهن عربی جنوب. در مناطقی که توسط اسلام فتح شد شهرکهایی بوجود آمد که قبایل نامهای جدیدی برای آنها برگزیدند و با گذشت زمان تقریباً نامهای قدیمی به زبان فاتحان نزدیک شد و در پی این امر نامهایی پدیدار شد که به صورت کامل یا محدود معرب بود. اساساً نامهای مکان، اسم جنس هستند و جایها، رود، کوه و مانند اینها را وصف می‌کنند. در کنار این موارد اسمهای یافت می‌شود که توسط آنها یک مکان، یک چاه یا شهرکی به نام شخص نامگذاری شده است.

۲-۱. نامهای عربی حقیقی

تفسیر نامهای عربی کهن اماکن آنگونه که شعر و دیگر منابع برای ما نقل کرده‌اند مانند اسمهای عربی اشخاص تا اندازه زیادی دشوار است. حقیقت آن است که نامهایی مانند مَکَّة یا طائف ریشه معین دارند اما اطلاعات ما از نخستین مرحله عربی شمالی و شکل نخستین گویشی آن، کافی نیست اما نامهایی که می‌توان آنها را توضیح داد بدین شکل تقسیم‌بندی می‌شوند:

^۱ واو در عمرو نوشته می‌شود اما خوانده نمی‌شود. برخی گفته‌اند این واو که در پایان نامهای نبطی قرار می‌گیرد علامت منصرف بودن اسم است. برخی نیز برآنند که یک پایانه صوتی است که پس از ترخیم نامهای مرکب بدانها افزوده می‌شود مثلاً زیدایل < زیدو یا عبدالله < عبدو (رک: نامی، ص ۲۳) م.

الف) نامهای بسیط: مراد از نامهای بسیط نامهای عمومی است که اسم خاص شده‌اند و بر نخلستان و جایگاه چشمه آب اطلاق می‌شوند: النَّخْل، العُيُون (= چشمه‌ها) اسامی مکان در صحرا غالباً نام گیاهانی است که در آنجا فراوان یافت می‌شود. نامهای بسیاری بویژه در مناطق کوهستانی به نام حیوانات باز می‌گردد که بر شباهت میان مکان و آن حیوان دلالت می‌کند. به عنوان نمونه خَنْزِير (= خوک) نام یک رشته کوه در یمامه است. اسمها ممکن است به صورت مفرد، مثنی یا جمع باشد مانند العَيْن که نام مکانی است و نیز العینان و العیون. صفتها نیز ممکن است اسم مکان واقع شوند. فرض می‌شود که این صفتها در اصل جانشین اسم اصلی شده‌اند مثلاً الْأَخْضَر که ساخت تصغیر أَخْضَر است البته الْأَخْضَر نیز خود نام مکانی دیگر است. این صفتها هماهنگ با اسم اصلی به صورت مذکر یا مؤنث می‌آیند.

در شعر نیز ساختهای جمع، مثنی یا مصغر به عنوان اسم مکان وارد شده‌اند که قافیه قصاید را تشکیل می‌دهند و بسیار نادر الاستعمال اند. برخی از اسمهای مکان نیز با ساخت لهجه‌ای و غیر فصیح شناخته می‌شود بر وزن أَفْعَلَةٌ که جغرافیدانان عرب آن را ساخت نادری برای جمع در حال وقف برای أَفْعَلَةٌ (به کسر عین) می‌دانند. نولدکه^۱ این اسمها را بگونه‌ای دیگر تفسیر کرده و می‌گوید آنها شکل مؤنث اسم تفضیل هستند (به جای ساخت فصیح فَعْلَاءُ)، بنابر این الْأَبْرَقَةُ به تبعیت از نولدکه وابسته است به الْبَرْقَاءُ (ساخت مؤنث)، و به تبعیت از جغرافیدانان به الْأَبْرَقَةُ جمع بَرْقَةُ به همان معنا. صفت نسبی مؤنث از اسم شخص نیز می‌تواند یک احتمال مرجح باشد: اسکندریَّة، عَبَّاسِيَّة.

ب) ساختهای فعلی: ساختهای فعلی کهن برای اسمهای مکان نادرتر از ساختهای اسمی است مانند: يَذْبُلُ (از فعل يَذْبُلُ به معنای پژمردن ضعیف شدن) که نام کوهی است در سرزمین نجد، يَتْرَبُ (از فعل يَتْرَبُ)، کوهی است در یمامة. نام قدیم مدینه به رغم ابهام در معنا، بر همین اساس ساخته شده است: يَثْرِبُ (از فعل يَثْرِبُ). از صیغه‌های فعلی مؤنث هم شواهدی در دست است: تَعَزَّ^۲ (از صیغه مؤنث تَعَزَّ). این امکان در ساخت اسمهای مکان دیگر بکار نمی‌رود.

^۱ Nöldke

^۲ نام استانی در یمن

ج) اسمهای مکان مرکب: اسمهای مکان مرکب غالبا به صورت ترکیب اضافی ظاهر شده‌اند و از یک مضاف با اسمهایی که اسم مکان عام خوانده شده‌اند بدست می‌آیند. این نامها برای شکل‌های مختلف شهرکها، رشته‌کوهها، آبراهه‌ها و غیره بکار می‌روند. خاستگاه این نامهای عام اساسا اطلاعات جغرافیایی و فرهنگی است. مثلا صحرا اسمهای مکان عام ویژه خود دارد که مغایر با اسمهای یک سرزمین متمدن و پر از آب است، ساحل را اسمهایی است که مغایر با کوه است و بادیه نشینان از نامهایی مغایر با شهرنشینان استفاده می‌کنند. جغرافیا و نیازهای مجموعه نامگذاران، منعکس کننده نامهای فراوان برای وادی‌ها و جایگاههای آب در بخش صحرایی شبه جزیره است. مانند: نامهای چشمه‌ها و دیرها در لبنان در ساحل شرقی دریای مدیترانه. اسمهای مکان مرکب از ابو و ام نامهایی هستند مشابه ساختهای کنیه در اسامی اشخاص. این گونه اسمها در ارتباط با وصف مکان است. به عنوان مثال مکان خاک‌آلود ابوتراب نامیده می‌شود. برخی از این اسمهای مکان در کاربرد ثانوی خود احتمال دارد به عنوان اسم شخص بکار روند. در ترکیبهای اضافی ممکن است جزء نخست بدلیل کاربرد اندک فروافتد و جزء دوم به تنهایی بر نام مکان یا شخص دلالت کند.

۲-۲. نامهای مکانی که مبتنی بر دوران پیشا زبان عربی است

قبایل پیروزمند هنگام فتوحات با نامهای اماکن کهن مواجه شدند و عموما آنها را حفظ کردند. در آغاز علاوه بر آنها نام شهرهایی که تازه تأسیس شده بود نیز پدیدار گشت مانند: بصره و کوفه. با گسترش اسلام مناطق بسیاری زیر نظر حکومت اسلامی قرار گرفت که نام مکانهایش ناهمگون بود. نامگذاری اماکن تقریبا به میزان سیادت زبان عربی به عنوان زبان طبقه حاکم و دور گردانیدن زبان ساکنان اصلی، عربی یا معرب شد. اینجا بود که پدیده تداخل سخت نمایان گردید. برخی اسمهای مکان آخرین بقایای زبانهایی هستند که در گذشته‌های دور از میان رفته‌اند مانند دِمَشَق که بر اساس احتمالات نامی است که خاستگاه پیشاسامی از ترکیبی ناشناخته دارد، و بَیْرُوت که کنعانی است < *bērōt* (چشمه)، و نام عراقی عُبَیْرَة آرامی است > *akbarā* (= موش) در میان اینها نامهای یونانی هم وارد شده‌اند: اسکندریّه. گفتنی است اسمهای مکان که در لبنان و سوریه بسیار شایع هستند و با حرف باء غیر متحرک (ب) آغاز می‌شوند غالبا با قوانین مورفولوژی زبان عربی فصیح هماهنگ نیست: بتعلین *Bta'lin*

^۱ و نیز یحمدون، بکنیا، بیبلوس

مأخوذ از آرامی *bēta'lin* (مکان روباه‌ها)، یا اسمهای مکان رایج و ترکیب شده با کفر (*Kfar*) که در زبان آرامی کهن وجود داشت: در لهجه لبنان *Kfarta'la* از آرامی *kparta'la* روستای روباه^۱.

۲-۳. اسمهای مُعَرَّب

بدیهی است اسمهایی که مبتنی بر پیشازبان عربی است با نظام آواشناسی گویشوران وام گیرنده هماهنگ باشد. نامهای مکانی که در ادبیات و در جامهٔ عربی فصیح ظاهر می‌شوند تا اندازه‌ای وظیفهٔ رسمی دارند اما در آنها تغییراتی رخ می‌دهد. مثلاً اسم مکانی که به (*in*) ختم می‌شود که علامت پایان جمع زبان آرامی کهن است و بر مذكر اطلاق می‌گردد به عنوان یک ساخت لهجه‌ای برای جمع مذكر فهمیده می‌شود، سپس به زبان عربی فصیح منتقل شده و در عربی فصیح پایانهٔ (*ūn*) به جای پایانهٔ (*in*) قرار می‌گیرد. به عنوان مثال کلمهٔ *ṣarīfūn* شکل فصیح عربی برای شکل آرامی *ṣarīfīn* است که صفت نسبی آن همچنان *ṣarīfīnī* می‌شود و به واژهٔ آرامی *ṣarīpīn* (کلبه) باز می‌گردد. در حالت‌های بسیار اساس لغوی اسمهای مکانی که به صورت خالص به دوره پیشازبان عربی باز می‌گردد، حفظ نشده بلکه تحت تأثیر عربی به دگرگونیهای مشخصی تن داده است. مثلاً اسم مکانی که مربوط به بین‌النهرین است: باخْمَرًا بیانگر واژه آرامی *bēhamrā* (= میکده) اما حرف خاء جایگزین /حاء/ آرامی شده است زیرا اسم عامی که بکار می‌رود (خَمَر) است. تنها به همین دلیل در حالت‌های بسیار اسم مکان به دورهٔ پیشازبان عربی بازمی‌گردد. مثلاً به نظر می‌رسد کلمه لبنانی *Žbail* (در عربی فصیح و رسمی جُبَيْل)، ظاهراً ساخت تصغیر است از *Žabal* (در زبان عربی فصیح معادل جَبَل)، حال آن که در حقیقت این صیغهٔ تصغیر عربی یک ساخت قدیمی از جُبَل (*gubl*) است که به دوران بسیار کهن تر یعنی زمان کنعانیان بازمی‌گردد. باید این تغییرات لغوی عمیق از تأثیرات لغوی سطحی که در اسمهای مکان مناطق همجوار مثلاً در کردستان عراق یا لهجه‌های غیر عربی شمالی مثل مَهْری در جنوب شبه جزیرهٔ عربی، زبانهای افریقایی در سودان و لهجه‌های بربری در شمال افریقا، با مناطق عربی رخ می‌دهد جدا شود. زبان اداری در امپراتوری عثمانی، عثمانی - ترکی و همچنین زبان فرانسوی

^۱ یا کفر ذبیان

در مغرب تأثیر خود را بر اسمهای مکان گذاشته است. ایستگاه نفتی *iğ- Ğfür* در صحرای میان سوریه و عراق که منطقه نفتی مهمی برای رانندگان نفت کش در صحراست در واقع H۴ است که معرب شده است.

منابع گزیده:

باشا، حسن، *الأنساب الإسلامية في التاريخ و الوثائق و الآثار*، قاهره، مكتبة النهضة المصرية، ۱۹۵۸ م.

بَلِيَّهْد، محمد بن عبدالله، *صحيح الأخبار عما في بلاد العرب من الآثار*، قاهره، ۱۹۵۱ م.

السامرائی، ابراهيم، *الأعلام العربية، دراسة لغوية إجتماعية*، بغداد، مطبعة المكتبة الأهلية، ۱۹۶۴ م.

عواد، كوركيس، "أصول اسماء المواضع العراقية"، *مجلة مجمع اللغة العربية*، بغداد، ۶ (۱۹۶۷).

Dietrich, Albert, "Zu den mit ad-din zusammengesetzten Personennamen", *ZDMG*

۱۱۰ (۱۹۶۱) ۴۳-۴۵.

Fischer, August, *Vergöttlichung und Tabuisierung der Namen Muhammad's bei den*

Muslimen. in Richard Hartmann, Helmuth Scheel (Hrsg.) *Beiträge zur Arabistik,*

Semitistik und Islamwissenschaft. Leipzig ۱۹۴۴. ۳۰۷-۳۳۹.

Fleisch, H., "Ism", *EI*^۲ (۱۹۷۸) ۱۷۹-۱۸۱.

Gratzl, Emil, *Die altarabischen Frauennamen*, Leipzig, ۱۹۰۶.

Hess, J. J., *Beduinennamen aus Zentral-arabien*, Heidelberg, ۱۹۱۲.

Kramers, J.H., "Les noms musulmans composés avec Din", *Acta Orientalia*, Vol. ۵ (۱۹۲۷) ۵۳-۶۷.

Werner, Caskel, *Gamharat an-nasab: das genealogische Werk des Hišām ibn Muhammad al-Kalbī*. ۲ Bde. Leiden ۱۹۶۶.

Wild, Stefan, *Libanesische Ortsnamen. Typologie und Deutung*. Beirut ۱۹۷۳ (Beiruter Texte und Studien Bd. ۹).

منابع مترجم:

آذرنوش، آذرتاش، "تسمیه: نامگذاری در عربی"، *دائرة المعارف بزرگ اسلامی*، ج ۱۵، ۳۱۱-۳۱۹، تهران، ۱۳۸۷.

إبن دريد، ابوبكر محمد بن حسن، *الإشتقاق*، به كوشش عبدالسلام محمد هارون، بيروت، دارالجيل، ١٤١١ق/١٩٩١م.

الأرناؤوط، شفيق، *قاموس الأسماء العربية*، بيروت، ١٩٩٢م.

سامرايى، ابراهيم، "الأعلام بحث تاريخى فى اللغة و اللهجات"، *دراسات فى اللغة*، بغداد: مطبعة العانى، ١٩٦١م

سوبليه، جاكلين، *حصن الاسم*، ترجمه به عربى سليم محمد بركات، دمشق، ١٩٩٩م.

شيمل، آنه مارى، *نامهاى اسلامى*، ترجمه گيتى آرين، تهران، ١٣٧٦ش.

طلاس، مصطفى و نديم عدى، *معجم الاسماء العربية*، دمشق، ١٩٩٠م.

نامى، خليل يحيى، *العرب قبل الإسلام تاريخهم، لغاتهم، آلهتهم*، قاهره، دارالمعارف، ١٩٨٦م.